

تفسیر «اولی الامر» در آیه اطاعت و پاسخ‌گویی به اشکالات مخالفان در المیزان*

aesazadeh4747@gmail.com

عیسی عیسی‌زاده / استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۵

دریافت: ۹۳/۲/۲۹

چکیده

یکی از دلایل نقلی شیعه بر اثبات امامت ائمه اطهار علیهم‌السلام، آیه کریمه ۵۹ سوره «نساء» می‌باشد. این آیه از آیات چالشی و مورد اختلاف میان دانشمندان و مفسران فریقین است. عامل اصلی این اختلاف، قرار گرفتن واژه «اولی الامر» در کنار دستور به اطاعت از خدا و رسول خداست. مفسران اهل سنت آراء گوناگونی را در تعیین مصداق «اولی الامر» انتخاب نموده‌اند، ولی دانشمندان شیعه تنها مصداق آن را امامان معصوم علیهم‌السلام می‌دانند. یکی از مفسران بزرگ شیعه که توانسته است به خوبی از عقیده شیعه دفاع کند و به اشکالات مخالفان پاسخ مستدلی ارائه کند، علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان است. مقاله حاضر به روش توصیفی - تحلیلی، این مسئله اختلافی را با تأکید بر آراء علامه مورد بحث قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: اطاعت، امامت، اولی الامر، المیزان، علامه طباطبائی.

مقدمه

شکی نیست که دوام، استمرار و بقای ادیان آسمانی گذشته که یکی پس از دیگری آمده‌اند، مرهون تلاش و کوشش مستمر و متصل انبیای الهی است؛ بزرگوارانی که با تحمل مسئولیت الهی، رسالت خویش را ادا نموده‌اند؛ اما بزرگترین و مهم‌ترین رسالت، رسالت دین مبین اسلام است، که به سبب خاتمیت آن، خداوند سبحان اراده نموده این دین تا روز قیامت و انتهای حیات بشریت استمرار، دوام و بقا داشته باشد و تمامی شرایع سابق با آمدن این دین منسوخ گردد. بدیهی است، مضمون و هدف چنین رسالتی در واقع و طبیعت آن، طولانی‌تر از عمر رسول و پیامبر آن باشد؛ از این رو، لازم است تا ضمانتی برای استمرار و بقای آن وجود داشته باشد؛ چنان‌که با بعثت پیامبران، یکی پس از دیگری، چنین ضمانتی برای ادامه و استمرار رسالت‌های پیشین به وجود می‌آمد و مایه ادامه و حفظ آنها می‌گردید.

از همین جا، اهمیت امامت برای تحقق این هدف و غرض والا و مهم شکل می‌گیرد و به اعتقاد شیعه، ضرورت دارد تا خداوند افرادی را برای سرپرستی و تولیت این مهم در نظر گیرد که بتوانند غیر از دریافت وحی، بقیه مسئولیت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر عهده گیرند و آنها همان ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند. اثبات مسئولیت‌های یادشده برای امامان معصوم علیهم السلام نیاز به ادله عقلی و نقلی دارد.

شیعه معتقد است: اولاً، آیه اطاعت می‌تواند یکی از دلایل محکم برای اثبات این مدعا باشد و ثانیاً، هیچ‌یک از اشکالات مخالفان نمی‌تواند استدلال بر این آیه را مورد خدشه قرار دهد. بر همین اساس، متکلمان و مفسران شیعه این آیه را مورد بحث قرار دادند؛ عده‌ای از آنها، به بررسی

این آیه در کتاب‌های کلامی مربوط به امامت پرداختند (مثل قرآن و امامت اهل بیت، نوشته علیرضا عظیمی‌فر؛ امامت، تألیف محمدحسن قدردان ملکی؛ امامت در بینش اسلامی، اثر علی ربانی گسلیپاگانی؛ و سیری در آیات ولایت و امامت، به قلم آیت‌الله مکارم شیرازی) و عده‌ای دیگر، آن را در منابع تفسیری خویش مورد بررسی قرار دادند و بعضی از اندیشمندان نیز در این باره، مقالاتی را ارائه نمودند. اما به نظر نگارنده این سطور، تفسیر دقیق این آیه و پاسخ‌های محکم به اشکالات مخالفان نظر شیعه، را می‌توان در تفسیر گران‌سنگ علامه طباطبائی، *المیزان* جست‌وجو کرد. امید آنکه در این نوشتار بتوانیم آراء ارزشمند ایشان را در اختیار جویندگان حقیقت قرار دهیم. بنابراین، با بررسی نظرات علامه طباطبائی، پاسخ دو پرسش بیان خواهد شد:

۱. آیا با استناد به آیه اطاعت، می‌توان امامت امامان معصوم علیهم السلام را ثابت کرد؟
۲. چگونه می‌توان اشکالات مخالفان استناد به این آیه را مورد خدشه قرار داد؟

معنای لغوی امامت

یکی از مسائل تأثیرگذار در تفسیر دقیق آیات مربوط به امامت، تعریف واژه «امامت» است؛ از این رو، پیش از بررسی مفاد آیه مورد بحث، اشاره‌ای به این مطلب می‌گردد. کلمه «امام» به‌تنهایی و از نظر لغوی، در خود، معنا و مفهوم مقدسی به همراه ندارد؛ از این منظر، امام به هر کسی گفته می‌شود که به او اقتدا گردیده و مورد تبعیت قرار گیرد؛ ام از آنکه وی شخصی عادل و یا غیرعادل باشد. راغب اصفهانی در *مفردات* می‌نویسد: «امام» کسی

علامه طباطبائی در تعریف امام گفته است: «امام و پیشوا به کسی گفته می‌شود که پیش جماعتی افتاده، رهبری ایشان را در یک مسیر اجتماعی یا مرام سیاسی یا مسلک علمی یا دینی به عهده گیرد؛ به واسطه ارتباطی که با زمینه خود دارد، در وسعت و ضیق، تابع زمینه خود خواهد بود» (طباطبائی، ۱۳۶۲، ص ۱۶۸).

تفاوت شیعه و سنی در تعریف امامت

در تبیین تمایز و اختلاف تعریف‌هایی که از سوی متکلمان اهل سنت و امامیه درباره امامت شده است می‌توان به نکاتی اشاره کرد:

۱. اختلاف در مفهوم خلافت و جانشینی پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله
 آیت‌الله مصباح در این باره می‌گوید: «از دیدگاه هر دو گروه (شیعه و سنی)، پیامبر صلی الله علیه و آله سه مقام دارد: ۱. تلقی و ابلاغ وحی؛ ۲. تبیین وحی؛ ۳. ریاست بر امور دنیای مردم و اداره جامعه اسلامی (حکومت). همچنین از نظر هر دو گروه، پس از وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وحی به معنای وحی نبوت - نه وحی به معنای الهام و تحدیث - منقطع شده است. پس کسی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مقام نخست آن حضرت را نمی‌تواند عهده‌دار بشود؛ اما در خصوص دو مقام دیگر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی عهده‌دار آنهاست؟ پاسخ شیعه این است که عهده‌دار این دو مقام، شخصی است که از سوی خدا تعیین می‌شود و اهل سنت با این پاسخ، مخالفند. از دیدگاه شیعه، تعیین جانشینی پیامبر برای عهده‌داری دو مقام یادشده به عهده شخص پیامبر نیست؛ از این رو، اساساً نباید اختلاف یادشده در مسئله امامت را به این برگردانیم که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین خود

است که انسان به قول، فعل، کتاب و یا دیگر موارد او اقتدا می‌کند؛ اعم از آنکه امام بر حق باشد و یا بر باطل، و جمع امام، ائمه می‌باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴).

جوهری در صحاح آورده است: «امام» کسی است که به او اقتدا می‌شود، و جمع امام، ائمه است» (جوهری، ۱۹۷۴م، ج ۵، ص ۱۸۶۵).

معنای اصطلاحی امامت

متکلمان اسلامی در تعریف اصطلاحی امامت، تعابیر متفاوتی دارند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

شریف مرتضی گفته است: «امامت، ریاست عام و فراگیر در امور دینی و دنیایی است» (شریف مرتضی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۵).

ابن میثم بحرانی می‌نویسد: امامت، عبارت است از ریاست تمام جامعه برای شخصی از مردم در امور دین و دنیای آنها» (بحرانی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۱).

محقق حلّی آورده است: «امامت» ریاست عام و فراگیر دینی است که اصالتاً و ابتداً برای شخص ثابت است، نه اینکه از سوی دیگری و به نمایندگی از شخصی که در این دنیا زندگی می‌کند ثابت شود» (محقق حلّی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۶).

تفتازانی از متکلمان اهل سنت، گفته است: «امامت» عبارت است از ریاست تمامی جامعه اسلامی در امور دین و دنیای آنان به‌عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله (تفتازانی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۲۷۸).

در ادامه، تفتازانی دیدگاه فخررازی را به این صورت نقل نموده است: «امامت، ریاست عام در امور دینی و دنیایی است که برای شخصی از افراد بشر ثابت است» (همان، ج ۲، ص ۲۷۲).

اختلاف در اصل و حقیقت امامت است نه در شرایط و مصداق آن. در این باره استاد مطهری گفته است: «ما نباید مسئله امامت را با مسئله حکومت مخلوط کنیم، و بگوییم اهل سنت چه می‌گویند؟ و ما چه می‌گوییم؟ بلکه مسئله امامت، مسئله دیگری است. امامت پدیده و مفهومی نظیر مفهوم نبوت است؛ آن‌هم عالی‌ترین درجات نبوت است. بنابراین، ما شیعیان قایل به امامت هستیم، ولی عامه اهل سنت قایل به امامت نیستند؛ نه اینکه آنها امامت را پذیرفتند، ولی شرایط دیگری را در آن شرط دانسته‌اند، برخلاف شرایطی که امامیه گفته‌اند» (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۱۵۹).

جامع‌ترین تعریف امامت

با توجه به تعریف‌های گوناگونی که از سوی متکلمان امامیه درباره امامت ارائه شد، به نظر می‌رسد، جامع‌ترین تعریف، تعریفی است که شیخ مفید در *اوائل المقالات* آورده است: «امامان، جانشینان پیامبر در تبلیغ احکام، برپاداشتن حدود الهی، پاسداری از دین خداوند و تربیت نفوس بشرند» (مفید، بی‌تا، جزء ۵۶، ص ۷).

در این تعریف، افزون بر حاکمیت سیاسی، به عنصر هدایت و رهبری معنوی و تربیت انسان‌ها نیز توجه شده و امامت به مفهوم «نبوت»، منهای دریافت وحی تلقی شده است.

اما تبیین دقیق مفهوم امامت و جایگاه واقعی آن را در کلام نورانی امام رضا علیه السلام می‌توان یافت که فرمودند: «امامت، همان منزلت انبیا و وراثت اوصیا و خلافت خدا و رسول صلی الله علیه و آله، زمام دین و نظام مسلمانان و صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امامت، اساس پاینده اسلام و شاخه بلند آن است. با امام، نماز، زکات، روزه، حج و جهاد کامل می‌شود؛ اموال بیت‌المال و انفاق به نیازمندان فراوان

را تعیین فرمود یا نه؟ این کار، مربوط به آن حضرت نیست، بلکه مربوط به خداست. در فرهنگ شیعه، شخصی با این ویژگی‌ها امام نامیده می‌شود. (و می‌تواند جانشین و خلیفه رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشد). این «امام» اصطلاح خاصی است، وگرنه، اهل تسنن امام را می‌پذیرند (و او را به عنوان جانشین حضرت معرفی می‌کنند)؛ ولی امام به معنای رئیس جامعه (و جانشین حضرت رسول صلی الله علیه و آله در امور دین و دنیا، که این امام و جانشین، با امام و جانشین مورد پذیرش شیعه بسیار متفاوت است» (مصباح، ۱۳۶۷، ص ۴۰۸-۴۱۰).

بنابراین، مفهوم امامت در نزد امامیه به لحاظ جوهری با معنایی که اهل سنت دارد متفاوت است.

۲. اختلاف در حقیقت امامت

در *بدایة المعارف* در این باره آمده است: «به علت تفاوت اساسی‌ای که میان شیعه و سنی در حقیقت امامت و مسائل مربوط به آن، مانند کیفیت وجوب امامت، نحوه نصب و ویژگی‌های امام وجود دارد، نمی‌توان پذیرفت که امامت در نزد متکلمان شیعه و سنی به یک معناست و اگر شباهی در تعریف گروهی از متکلمان شیعه با تعریف متکلمان اهل سنت دیده می‌شود، احتمالاً از باب مماشات با عالمان اهل سنت بوده است، وگرنه تعریف امامت به ریاست عامه در امور دینی و دنیایی، تعریف جامعی نیست؛ چون ریاست همگانی امام در امور دینی و دنیایی، تنها شأنی از شئون ولایت امام است و دیگر مقامات معنوی امام را شامل نمی‌شود» (خرازی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۹).

بنابراین، تعریفی که اهل سنت درباره امامت مطرح می‌کنند، از نظر شیعه، امامت نیست؛ بلکه همان خلافت ظاهری است که در این صورت، اختلاف آنها با شیعه،

پاسخ‌های مستدلی ارائه کند علّامه طباطبائی می‌باشد که در ادامه به بیان نظرات آن دانشمند بزرگ می‌پردازیم.

نمای کلی آیه

علّامه طباطبائی در تبیین نمای کلی این آیه، گفته است: «و جای هیچ تردیدی نیست که آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ جمله‌ای است که به عنوان زمینه‌چینی برای مطلب بعدی آورده شد، و آن مطلب عبارت است از اینکه دستور دهد مردم در هنگام بروز نزاع، به خدا و رسول او مراجعه کنند. هرچند که آیه مورد بحث در عین حال که جنبه آن زمینه‌چینی را دارد، مضمونش اساس و زیربنای همه شرایع و احکام الهی است» (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۱۷). ایشان در سخنی دیگر در تبیین اطلاق آیه فرموده است: «با این حال، چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل بر اسی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که ریشه همه سعادت‌های انسانی بدان منتهی می‌شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد، و به طور مطلق بفرماید: خدا و رسول و اولی الامر خود را اطاعت کنید» (همان، ج ۴، ص ۶۲۳).

تفسیر «اولی الامر» از دیدگاه شیعه

از نظر مفسران شیعه، در دلالت آیه بر عصمت «اولی الامر» تردیدی وجود ندارد، همان‌گونه که بعضی از مفسران اهل سنت این را پذیرفتند (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳)، گرچه در تعیین مصداق آن دچار اشتباه شده‌اند. اما نظر مفسران شیعه به دو گونه تقریر شده است: تقریر اول: هرگاه خداوند به اطاعت بی‌قید و شرط از کسی فرمان دهد، آن فرد معصوم خواهد بود؛ چون در صورت غیر معصوم بودن، اگر به گناه امر کند اجتماع

می‌گردد؛ اجرای حدود و احکام و حفظ مرزها و جوانب کشور صورت می‌گیرد. امام، حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌شمارد و با حکمت و اندرز نیکو و دلیل رسا و محکم، آدمیان را به راه پروردگار خویش فرامی‌خواند. امام همانند خورشید درخشانی است که با نور آن، جهان روشن می‌شود...؛ ستاره روشنی است که در دل تاریکی‌ها، انسان‌ها را هدایت می‌کند... امام، امین خدا در میان آفریدگان و حجت خدا بر بندگان... و مدافع حریم الهی است» (کلینی، ۱۳۶۳ق، ج ۱، ص ۱۹۸-۲۰۰).

بررسی آیه اطاعت

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ۵۹)؛ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید، و رسول و کارداران خود را - که خدا و رسول، علامت و معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید، و هرگاه در امری اختلافتان شد، برای حل آن به خدا و رسول مراجعه کنید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، این برایتان بهتر، و سرانجامش نیکوتر است.

این آیه کریمه یکی از آیاتی است که در تفسیر آن، بخصوص تعیین مصداق «اولی الامر» میان مفسران اهل سنت و شیعه اختلاف نظر وجود دارد.

مفسران اهل سنت آراء گوناگونی در مقصود از «اولی الامر» ارائه نموده‌اند که در ادامه مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد؛ اما مفسران شیعه قایلند که مراد از «اولی الامر» فقط امامان معصوم علیهم‌السلام هستند. یکی از مفسران شیعه که توانست به خوبی این آیه را مورد بحث و بررسی قرار دهد و به آراء و اشکالات مخالفان

بررسی اشکالات به نظریه شیعه

۱. عدم ارجاع به معصوم در تنازع

یکی از اشکالات مطرح شده درباره نظر شیعه، این است که در ادامه آیه مورد بحث، آمده است: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾. در این بخش از آیه، مرجع حل اختلاف و نزاع مؤمنان، تنها خدا و رسولش قرار داده شده است؛ اگر «اولی الامر» نیز مثل رسول خدا معصوم بوده باشند و نظر آنان، مثل نظر رسول خدا ﷺ باشد، شایسته بود آنها نیز مثل آن حضرت، مرجع حل اختلاف قرار می‌گرفتند و نظر آنها نیز برای امت اسلام به‌عنوان ملاک قرار می‌گرفت؛ بنابراین، عدم ذکر آنها در این بخش از آیه، دلالت بر عدم عصمت آنان است (قرطبی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۲۶۱؛ طبری کیه‌راسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۷۳).

پاسخ: علّامه طباطبائی در پاسخ به این اشکال می‌گوید: «اولی الامر، اختیاری در تشریح شرایع و یا نسخ آن ندارند، و تنها امتیازی که با سایرین دارند، این است که حکم خدا و رسول، یعنی کتاب و سنت به آنان سپرده شده، لذا خدای تعالی در آیه مورد بحث که سخن در رد حکم دارد، نام آنان را نبرد، تنها فرمود: ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾، از اینجا می‌فهمیم که خدای تعالی یک اطاعت دارد و رسول و اولی الامر هم یک اطاعت دارند، و به همین جهت بود که فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۱۹ و ۶۲۰).

علاوه بر این، لازمه این اشکال آن است که عبارت «اطیعوا» در یک استعمال، هم مطلق باشد و هم مقید؛ یعنی از رسول خدا چون معصوم است، مطلقاً اطاعت کنید و هرچه فرمود، بپذیرید، اما از اولی الامر، چون معصوم نیستند در صورتی اطاعت کنید که شما را به خوبی امر کردند و حال اینکه اطلاق و تقیید در یک استعمال، قابل جمع نیستند (کاردان، ۱۳۸۵، ص ۱۱۱).

تقیضین لازم می‌آید؛ یعنی هم باید از او اطاعت شود و هم اطاعت نشود.

علّامه طباطبائی در تبیین این دلیل گفته است: «جای تردید نیست در اینکه این اطاعت که در آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ آمده، اطاعتی است مطلق، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و این خود دلیل است بر اینکه رسول، امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد، وگرنه واجب کردن خدا، اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می‌شد» (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۲۰).
تقریر دوم: در این آیه، «اولی الامر» بدون تکرار فعل «اطیعوا» بر رسول عطف شده است، و از آنجاکه اطاعت از رسول، به خاطر معصوم بودنش به‌طور مطلق واجب است، اطاعت از «اولی الامر» نیز همانند آن مطلق خواهد بود و این امر، کاشف از معصوم بودن «اولی الامر» می‌باشد.

علّامه طباطبائی در تقریر این وجه گفته است: «آیه شریفه بین "رسول" و "اولی الامر" را جمع کرده، و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرمود: ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾، با اینکه در مورد رسول، حتی احتمال این نیز نمی‌رود که امر به معصیت کند و یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد؛ اگر در مورد "اولی الامر" این احتمال برود، به‌هیچ‌وجه نباید برای جلوگیری از این احتمال قیدی نیآورد، پس ما همین که می‌بینیم در مورد آنان نیز قیدی نیآورد، چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است، و لازمه مطلق بودنش، همین است که بگوییم همان عصمتی که در مورد رسول، مسلم گرفته شد، در مورد اولی الامر نیز اعتبار شده باشد، و خلاصه کلام، منظور از "اولی الامر"، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا ﷺ دارای عصمت هستند» (همان، ج ۴، ص ۶۲۳).

۲. ناسازگاری واژه «منکم» با عصمت

واژه «منکم» در عبارت «اولی الامر منکم» دلالت می‌کند که هر یک از «اولی الامر» یک انسان عادی مانند دیگر افراد جامعه می‌باشد و همان‌گونه که دیگر افراد جامعه ایمانی معصوم نیستند، آنها نیز معصوم نیستند.

پاسخ: علامه طباطبائی در پاسخ به این اشکال گفته است: مراد از واژه «منکم» این است که «اولی الامر» از میان شما انسان‌ها هستند؛ چنان‌که در آیات ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾ (جمعه: ۲) و ﴿رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾ (بقره: ۱۲۹) و ﴿رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾ (اعراف: ۳۵) دو تعبیر «منهم» و «منکم» گویای آن است که رسول از جنس بشر و از میان انسان‌هاست؛ بدین جهت این تعبیر به عادی بودن «اولی الامر» یا «رسول» نظر ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۲۴).

۳. عدم امکان شناخت افراد معصوم

اطاعت از افراد معصوم مشروط به شناخت و توان دسترسی به آنان است؛ پس اگر پیش از شناخت آنان، اطاعت از آنان بر ما واجب باشد، تکلیف به چیزی خارج از توان انسان خواهد بود و اگر اطاعت از آنان آن‌گاه بر ما واجب شود که آنان و مذاهب آنان را بشناسیم، این واجب کردن مشروط می‌شود و حال اینکه ظاهر کلام خدا ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ اطلاق دارد. علاوه بر این، در آیه، قرینه‌ای وجود دارد که این احتمال را مردود می‌کند و آن این است که خداوند با یک لفظ ما را به اطاعت از پیامبر ﷺ و اطاعت از اولی الامر فراخوانده است و آن سخن، «اطیعوا» است و یک لفظ «اطیعوا» نمی‌تواند هم مطلق و هم مشروط باشد و چون این لفظ در حق پیامبر ﷺ مطلق است، باید در حق اولی الامر

نیز مطلق باشد (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۴).
پاسخ: این اشکال را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا اولاً، در برخی از تفاسیر و روایات از طرق اهل سنت آمده است که مقصود از «اولی الامر» در آیه یادشده، علی علیه السلام به طور خاص، و یا ائمه اطهار علیهم السلام است که در اینجا به بعض موارد اشاره می‌گردد.

۱. ابن مردویه از نعمان بن بشیر نقل کرده است که علی علیه السلام این آیه را تلاوت کرد، و گفت: مقصود از «اولی الامر» ما می‌باشیم (ابن مردویه اصفهانی، ۱۳۸۲ق، ص ۲۴۰، ح ۲۳۰).

۲. ابن مردویه از عبدالغفار بن قاسم نیز نقل کرده است که گفت: «از جعفر بن محمد علیه السلام درباره «اولی الامر» در سخن خدا: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ پرسیدم، او گفت: «كَانَ وَاللَّهِ عَلِيٌّ مِنْهُمْ» (همان، ص ۲۴۰، ح ۳۲۸)؛ به خدا سوگند علی از آنان بوده است.

۳. قندوزی حنفی از مناقب بن مردویه و حاکم حسکانی نقل کرده است که مجاهد گفت: «این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است، در آن هنگام که پیامبر ﷺ به تبوک می‌رفت، و او را در مدینه به جای خود گذاشته بود، و علی علیه السلام گفت: «ای پیامبر! آیا مرا در کنار زنان و کودکان می‌گذاری؟»، پیامبر ﷺ فرمود: «آیا راضی نمی‌شوی از اینکه نزد من به مانند هارون [برادر موسی] نزد موسی باشی؟» (قندوزی حنفی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ب ۸۳، ص ۳۴۱، ح ۱؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۱).

۴. حسن بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر این آیه نقل کرده است که گفت: «اولی الامر، ائمه اهل بیت می‌باشند» (قندوزی حنفی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ب ۸۳، ص ۳۴۱، ح ۲).

۵. حاکم حسکانی از ابوبصیر، از ابوجعفر [امام

۴. منافات داشتن لفظ جمع «اولی الامر» با قول به

امامت یک امام برای هر زمان

اولی الامری که خداوند به اطاعت آنان دستور داده، جمع است و حال اینکه شیعه قایل است برای هر زمان تنها یک فرد می‌تواند امام باشد (و مردم باید از یک امام در هر زمانی اطاعت کنند) و حمل جمع بر یک فرد خلاف ظاهر است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۴).

پاسخ: علامه در پاسخ به این اشکال گفته است: آنچه از حمل جمع بر فرد، خلاف ظاهر است این است که لفظ جمع را اطلاق کنند و یکی از آحاد آن را اراده نمایند (مثلاً، پدری به فرزندش بگوید: «علما را احترام کن»، و منظورش از علما فقط یک عالم باشد، به طوری که اگر فرزند، عالمی دیگر را احترام نماید اعتراض کند که من کی به تو گفتم این آقا را احترام کنی، منظورم از علما فقط و فقط فلان عالم است)، نه اینکه حکم را طوری روی جمع برد که یک حکمش به عدد موضوعاتی که دارد منحل به احکامی متعدد شود؛ مثل اینکه همان پدر به فرزندش بگوید: «علمای شهر را احترام کن»، که معنایش چنین می‌شود: «این عالم را احترام کن»، «این را نیز احترام نما» و همچنین به طوری که اگر فرضاً در آن شهر هزار دانشمند باشد و پدر خواسته باشد هزار بار گفتار خود را تکرار کند به جای آن، یک بار به طور کلی می‌گوید: «علمای شهر را احترام کن»، این طور سخن گفتن نه تنها خلاف ظاهر نیست، بلکه مطابق ظاهر است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۲۵).

علاوه بر این، جمع بودن «اولی الامر» به اعتبار تعدد آنان است، اگرچه با تعدد زمان‌ها باشد و آیه دلالت ندارد که اطاعت از آنان حتماً باید در یک زمان باشد؛ چون ممکن است این اطاعت تدریجاً حاصل گردد. و اما اینکه

باقر علیه السلام [حدیثی را نقل کرده، و در آخر آن در شأن نزول آیه آمده است: «در باره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است» (حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۱، ح ۲۰۳).
۶. ابو حیان اندلسی غرناطی، اقوالی را درباره «اولی الامر» نقل کرده است که در یکی از آنها مقصود از آن ائمه اهل بیت و یا علی علیه السلام به تنهایی است (اندلسی غرناطی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۷۵۴).

علامه طباطبائی در پاسخ به این اشکال نوشته است: «علاوه بر اینکه شناخت به غرضی که شرط، شمرده شود، از قبیل سایر شروط نیست؛ چون شناخت مربوط به تحقق بلوغ تکلیف است نه مربوط به خود تکلیف و یا مکلف به آن. ساده‌تر بگوییم: تا تکلیف به مکلف نرسد، و به آن و به موضوع و متعلق آن، شناخت پیدا نکند، تکلیف منجز نمی‌شود (هرچند که خود تکلیف و مکلف به آن، هیچ شرطی نداشته باشد)، و اگر شناخت مثل سایر شرایط، قید تکلیف یا مکلف به آن بود، و نظیر استطاعت در حج که قید مکلف است و وجود آب برای وضو که قید تکلیف است می‌بود، دیگر واجبات به دو قسم مطلق و مشروط تقسیم نمی‌شد، و اصلاً تکلیف مطلق وجود نمی‌داشت؛ چون تکلیف هر قدر هم که بی‌قید و شرط باشد بالاخره مشروط به شرایط عامه یعنی علم و قدرت و امثال آن هست، پس باید بگوییم تمامی تکالیف مقیدند، درحالی که چنین نیست» (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۳۷ و ۶۳۸).

پاسخ دیگر: این اشکال در زمان حضور ائمه علیهم السلام وارد نمی‌شود؛ چون امکان شناخت هست و در آن صورت، هیچ مانعی برای حمل «اولی الامر» بر آنان وجود نخواهد داشت و تنها مانعی که مستشکل توهم کرده است، ناتوانی از دسترسی به ولی امر به زمان غیبت کبرا اختصاص دارد؛ پس دلیل او اخصّ از مدعای اوست.

او حراست از قانون و اجرا و پیاده نمودن آن است. در یک عبارت رسا و ساده، می‌توان «پیامبر» را تشبیه به «قانونگذار» و «اولی الامر» را به «مجری قانون» تشبیه کرد. با توجه به این توضیح، قانونگذار در عصر پیامبر ﷺ خود آن حضرت بود. و مجری قانون و حافظ آن نیز شخص رسول خدا بوده است؛ بنابراین، در زمان حیات پیامبر اسلام، خود حضرت هم «رسول» بوده است و هم «اولی الامر»، همان‌گونه که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام، آن پیامبر اولوالعزم، در قرآن می‌خوانیم که به منصب امامت هم نصب شد؛ یعنی علاوه بر قانون‌گذاری، وظیفه اجرای قانون هم پیدا کرد. پس مقام رسالت، مقام قانون‌گذاری و مقام امامت و اولی الامر، مقام اجرای قانون است و در زمان حیات پیامبر ﷺ خود آن حضرت هم «رسول» بود و هم «اولی الامر»؛ ولی پس از رحلت پیامبر ﷺ شخص معصومی که منصوب از طرف خدا و رسولش باشد اولی الامر می‌باشد و آن شخص جز علی علیه السلام، و پس از او سایر ائمه معصومین علیهم السلام یکی پس از دیگری نبوده است، چون درباره هیچ‌کس غیر از علی و اولادش علیهم السلام ادعای نصب نشده است.

نتیجه اینکه، ادعای فعلیت اطاعت، ضرری به تطبیق «اولی الامر» بر علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر ﷺ و فرزندان پس از رحلت امام علی علیه السلام نمی‌زند، همان‌گونه که از احادیث هم استفاده شد.

ثانیاً، اینکه علی علیه السلام در زمان پیامبر ﷺ نیز حداقل در برهه‌ای از زمان «اولی الامر» بوده است و آن، به هنگام عزیمت پیامبر ﷺ به جنگ تبوک و ماندن حضرت علی علیه السلام در مدینه به‌عنوان جانشین پیامبر اسلام ﷺ بود (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۳ و ۱۲۴).

گفته شود: «شیعه قایل است در یک زمان باید یک امام وجود داشته باشد، مورد قبول نیست؛ زیرا امام در زمان پیامبر ﷺ و امامان پس از او متعدّد بوده‌اند. چون فرزندان معصوم آنان با آنان بوده‌اند، ولی امامت بالفعل برای یکی از آنان ثابت بوده و برای جز او به صورت شأنیت بوده است و هر زمان امام بالفعل از دنیا رحلت می‌کرد، یکی از افرادی که شأنیت آن را داشته است امامتش به فعلیت می‌رسید (باقریان، ۱۳۹۳، ص ۸۱).

۵. عدم وجوب اطاعت از حضرت علی علیه السلام در زمان

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

اگر علی علیه السلام مصداق «اولی الامر» است، آنچنان‌که شیعه معتقد می‌باشد، پس چرا اطاعت از او در زمان پیامبر ﷺ واجب نبود، درحالی‌که آیه شریفه، اطاعت از «اولی الامر» را همچون اطاعت از خدا و رسولش لازم شمرده است؟ به تعبیر دیگر علی علیه السلام در عصر پیامبر ﷺ خود فرمانبردار بود نه فرمانده، که اطاعتش بر مسلمانان لازم باشد؛ بنابراین، تفسیر فوق‌بافعلیت وجوب اطاعت اولی الامر نمی‌سازد. دیگری نبوده است، چون درباره هیچ‌کس غیر از علی و اولادش علیهم السلام ادعای نصب نشده است.

پاسخ: این اشکال را نیز می‌توان به دو وجه، مورد خدشه قرار داد:

اولاً، اینکه به معنای «رسول» و «اولی الامر» توجه کنیم. اگر تفاوت این دو کلمه را بفهمیم، پاسخ سؤال فوق روشن می‌شود. «رسول» کسی است که از ناحیه خداوند برای بیان احکام و ابلاغ دین و انذار مردم فرستاده شده است؛ یعنی علاوه بر «نبوت» و تبلیغ احکام، وظیفه انذار و هشدار به مردم نیز دارد و به تعبیر ساده و گویا و خلاصه اینکه، رسول موظف به بیان احکام و تبلیغ آن است.

اما «اولی الامر» وظیفه قانون‌گذاری ندارد، بلکه وظیفه

نظریه اهل سنت

مفسران و متکلمان اهل سنت برخلاف شیعه، نظرات دیگری را درباره مصادیق «اولی الامر» مطرح کرده‌اند که در این بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. اجماع اهل حل و عقد

عده‌ای از مفسران اهل سنت قایلند که مراد از «اولی الامر»، اجماع اهل حل و عقد می‌باشد. صاحب تفسیر کبیر برای اثبات مدعای خود، آورده است: «عبارت "اولی الامر منکم" دلالت بر اعتبار و اجماع امت اسلامی دارد؛ زیرا خدای متعال در این آیه کریمه به طور قطع و یقین مردم را به طاعت از "اولی الامر" فرمان داده است و هرگاه چنین دستوری از ناحیه خدای بزرگ صادر گردد، به‌ناچار آن فرد یا افراد باید از خطا و اشتباه مصون و محفوظ باشند؛ به دلیل آنکه اگر چنین اتفاقی پیش نیاید، لازمه‌اش آن است که آن فرد یا افراد به خطا و اشتباه اقدام ورزند؛ در نتیجه، چون خدای بزرگ دستور به اطاعت از سخنان و فرامین "اولی الامر" داده است، به‌ناچار امر به کاری نهی شده و خطاآمیز داده است و بر این پایه، موضوع اجتماع امر و نهی در یک کار پیش می‌آید و این مطلب به لحاظ عقلی تحقق‌ناپذیر است. اکنون با این توضیح، می‌توان گفت که لازمه فرمان الهی به اطاعت از "اولی الامر" آن است که آنان از خطا و اشتباه مصون و محفوظ باشند. پس "اولی الامر" با این صفت و خصوصیت - عصمت - باید یا تمام امت اسلامی تصور شوند یا بعضی از آنان، و چون امکان ندارد که مقصود از "اولی الامر" با این خصوصیت گروه خاص یا برخی از امت اسلامی باشد؛ زیرا خداوند در این آیه اطاعت از "اولی الامر" را به‌طور قطع بیان کرده است و واجب کردن

اطاعت از آنان مشروط به این است که ما بر دسترسی به آنان و بهره بردن از آنان توانایی داشته باشیم و ما به طور ضروری می‌دانیم که ما در این فرمان، از شناختن امام معصوم و نیز دسترسی به آنان و از استفاده دین و علم از آنان ناتوان می‌باشیم، آن‌گاه که موضوع چنین باشد، علم پیدا می‌کنیم که معصومی که خداوند مؤمنان را به اطاعت از او فرمان داده است، بعضی از امت و یا دسته‌ای از آنان نیستند؛ در نتیجه، لازم می‌آید گفته شود مقصود از "اولی الامر" در آیه شریفه، همان افراد حل و عقد از امت هستند. از این رو، به یقین، اجماع امت مسلمان حجیت و اعتبار دارد» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳).

نقد و بررسی: علّامه طباطبائی در نقد این نظریه گفته است: «این اشکال را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا اگر مراد او از اجماع، اجماع همه امت باشد، تحقق چنین اجماعی از امت اسلام تا روز قیامت، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا مقصود از امت محمد ﷺ همه کسانی‌اند که تا روز قیامت او را پیروی کنند و هر انسان مسلمانی در زمان خود بعضی از امت است. و اگر مراد او، اجماع اهل حل و عقد باشد، باز هم دلیلی بر عصمت آنها وجود ندارد؛ زیرا، اگر مراد از اهل حل و عقد، تمام افراد امت اسلامی به نحو عموم افرادی است، این تعریف یک ماهیت ذهنی از مفهوم اهل حل و عقد را نشان می‌دهد که هیچ مصداق خارجی برای آن یافت نمی‌شود؛ زیرا بی‌گمان، وقتی به تاریخ پرفراز و نشیب اسلام و وجدان عمومی مسلمانان نگاه شود، ملاحظه خواهد شد در طول این تاریخ پر دامنه، همه امت اسلامی در یک موردی اتفاق نظر نداشته‌اند تا از آن مورد، رأی تک‌تک افراد امت به دور از خطا و اشتباه و گناه معلوم شده باشد؛ بنابراین، چگونه امکان دارد خدای متعال به اطاعت از رأی افرادی فرمان دهد که در خارج

خدا ﷺ ایجاد شد و در نتیجه آن فتنه‌ها، خون‌هایی که بر زمین ریخت و ناموس‌ها که به باد رفت، و اموالی که دستخوش غارت گردیده و احکامی که از اسلام تعطیل شد و حدودی که باطل گشت، بررسی دقیق نموده، سپس در مقام جست‌وجو از منشأ آن برآمده، ریشه‌یابی کند، و آن وقت از خود بپرسد آیا جز این است که یکتا عامل تمامی این بدبختی‌ها، همان آرای اهل حل و عقد از امت بود؟ و آیا جز این بود که نشستند و طبق هوا و هوس‌های خود تصمیم‌هایی گرفتند و همان تصمیم‌ها را بر گردن مردم بیچاره تحمیل نمودند» (همان، ج ۴، ص ۶۳۲).

۲. زمامداران، حاکمان و فرماندهان

برخی از مفسران اهل سنت بر آنند که مصداق «اولی الامر» زمامداران و حاکمان هستند؛ گرچه آنها عادل و دادگر نباشند (طبری، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۹۴ و ۹۵؛ ابن‌کثیر، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۳۰۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۷۶؛ قرطبی، ۱۴۲۳ق، ج ۵ ص ۲۶). اما عده‌ای از آنان عدالت را شرط دانسته‌اند که از جمله آنان می‌توان به زمخشری اشاره کرد. او برای اثبات این قول گفته است: «منظور از اولی الامر زمامداران بر حق، مانند خلفای راشدین است؛ زیرا خدا و رسولش از زمامداران ستمگر، بلکه از هر ستمگری برائت می‌جویند و خداوند نیز در آیه کریمه، اطاعت از اولی الامر را همسان با اطاعت از خود و رسولش قرار داده و ممکن نیست خداوند برای اطاعت از زمامداران ستمگر چنین حکمی صادر کند» (زمخشری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۳۴).

سید قطب نیز در توضیح این قول گفته است: «منظور از «اولی الامر» هر زمامدار و حاکمی نیست، بلکه مراد از آن (زمامدار) مسلمان و مؤمنی است که ایمانش او را به

مصداقی برای آنها پیدا نمی‌شود.» و در ادامه می‌فرماید: «اگر مراد از اهل حل و عقد، تمام امت اسلامی به نحو عموم مجموعی باشد، در این صورت تک‌تک امت مسلمان معصوم تلقی نمی‌شوند، تا امکان صدور خطا و اشتباه و گناه درباره یکایک آنها امکان‌پذیر نباشد، بلکه به مجموع امت به‌عنوان یک هیئت ترکیبی نگریسته می‌شود و این هیئت ترکیبی است که معصوم تصور می‌گردد. در این صورت نیز نمی‌توان عصمت هیئت ترکیبی را پذیرفت؛ زیرا، هیئت ترکیبی که از مجموع تک‌تک افراد تصور شده است یک ماهیت حقیقی نیست تا بتوان یک موضوع دارای ماهیت حقیقی را مانند عصمت بر آن بار گردد، بلکه این ترکیب یک امر اعتباری است که وجودش در خارج وابسته به بود و نبود یکایک افراد است؛ پس عصمت به فرد در خارج قابل انطباق است نه هیئت ترکیبی که وجود خارجی ندارد» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۲۶ و ۶۲۷). ایشان با ارائه نکته دیگر در این‌باره اظهار می‌دارند: «اگر اجماع اهل حل و عقد، از عصمت برخوردار باشد، پس این همه باطیل و فسادهایی که عالم اسلامی را پر ساخته به کجا منتهی می‌شود و از کجا سرچشمه گرفته است؟ و چه بسیار مجالس مشورتی که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ تشکیل گردید و در آن مجالس اهل حل و عقد از مسلمانان جمع شدند و برای امری از امور مشورت کردند و متفقاً نظریه‌ای را تصویب کردند و راه رسیدن به هدف را نیز پیش گرفتند، ولی ثمره‌ای جز گمراه‌تر شدن خود و بدبخت‌تر کردن مسلمانان، عاید اسلام نکردند و خیلی طول نکشید که بعد از رحلت آن جناب، نظام الهی و عادلانه اسلام را به نظامی امپراتوری و دیکتاتوری مبدل کردند. برای اثبات این ادعا، لازم است، فتنه‌هایی که بعد از رحلت رسول

بحث بوده آن قید را ذکر کرده؛ مثلاً، در مورد احسان به پدر و مادر فرموده: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ (عنکبوت: ۶) با این حال، چطور ممکن است در آیه مورد بحث که مشتمل بر اسی از اساس دین و اصلی از اصول آن است، اصلی که ریشه همه سعادت‌های انسانی بدان منتهی می‌شود، هیچ قیدی از قیود را نیاورد، و به طور مطلق بفرماید: "خدا و رسول و اولی‌الامر خود را اطاعت کنید" (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۲۲). علاوه بر این، همان‌گونه که قایلان این قول درباره اطلاق اطاعت از رسول خدا، چنین حرفی را نمی‌زنند، درباره «اولی‌الامر» هم نمی‌توانند چنین سخنی را مطرح کنند؛ چون اراده دو معنا از یک لفظ «اطیعوا» در یک زمان صحیح نخواهد بود.

۳. عالمان دین و فقیهان

عده‌ای از مفسران اهل سنت، این قول را که مراد از «اولی‌الامر» عالمان و فقیهان هستند، ذیل آیه اطاعت مطرح کرده‌اند (قرطبی، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۲۵۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۶۴؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۶۴-۱۶۹؛ زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۱۲۶). بعضی از آنان مثل بغوی و کیه‌راسی این نظریه را برگزیدند.

کیه‌راسی صاحب احکام القرآن، ابتدا «زمامداران» و «عالمان دین» را به‌عنوان دو احتمال در مصداق «اولی‌الامر» مطرح می‌کند، سپس احتمال اول را اظهار دانسته است؛ لکن عبارت «فان تنازعتم» را در آیه، قرینه می‌داند بر اینکه احتمال دوم، یعنی «عالمان دین و فقیهان»، مقصود باشد. دلیل این ترجیح از نظر وی و بغوی، آن است که خداوند عموم مردم را به اطاعت از «اولی‌الامر» فرمان داده و «اولی‌الامر» را در امور مورد

سمت اطاعت از خدا و رسول هدایت نماید و او در سایه این ایمان، مردم را به پذیرش حاکمیت و تشریح خداوند ملزم کند. نیز اطاعت از اولی‌الامر در اموری است که مشروع باشد و با کتاب و سنت سازگار باشد» (سیدقطب، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۶۹).

حقی نیز در بیان این قول گفته است: «مراد از اولی‌الامر زمامداران عادل و حق‌مدار است؛ مانند خلفای راشدین؛ اما زمامداران ستم‌پیشه، شایستگی عطف بر خدا و رسول را ندارند؛ چه آنها دزدانی هستند که با قهر و غلبه بر اموال مردم مسلط گشته‌اند» (حقی بروسوی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۲۸). نقد و بررسی: اما قول اول را - که مصداق «اولی‌الامر» را زمامداران و فرماندهانی دانسته‌اند، گرچه عادل نباشند - نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا چطور می‌توان پذیرفت که خداوند اطاعت از زمامداران و فرماندهان غیرعادل را هم‌ردیف اطاعت از پیامبرش قرار دهد با اینکه چنین کاری قبیح است و از مولای حکیمی همچون خداند امر قبیحی صادر نخواهد شد؛ علاوه‌براین، لزوم اطاعت از امرا و فرماندهان غیرعادل به صورت مطلق، نوعی اغراء به جهل است نسبت به بندگان و حال اینکه از خداوند حکیم، چنین کاری صورت نخواهد گرفت.

اما در صحیح نبودن قول دوم، می‌توان گفت: مشروط کردن اطاعت «اولی‌الامر» به عدالت و مشروع بودن فرمان حاکم، خلاف صریح اطلاق آیه در اطاعت از «اولی‌الامر» است و مقتضای اطلاق چیزی جز عصمت اولی‌الامر نیست و اگر گفته شود که اطلاق آیه به وسیله دیگر آیات که دلالت بر نهی از پیروی ظالمان می‌کند مقید می‌شود، پاسخش را علامه طباطبائی این‌گونه مطرح نموده است: «خدای سبحان در مواردی که قید، روشن‌تر از قید مورد بحث بوده، و طاعت هم کم‌اهمیت‌تر از طاعت مورد

مسلماً به مقام و منزلت رسول خدا نخواهند رسید، بخصوص اینکه با توجه به معصوم نبودن آنها، چنین کاری از سوی خداوند انجام نخواهد شد.

خامساً، اینکه گفته شد: «چون خداوند در صورت تنازع، اولی الامر را ارجاع به قرآن و سنت داده و جز علما، کسی توان رجوع به کتاب و سنت خدا را ندارد؛ پس به این قرینه، مراد از اولی الامر، علمای دین هستند»، معنایش آن است که «اولی الامر» باید به کتاب و سنت عالم باشند، نه اینکه عالمان به کتاب و سنت «اولی الامر» هستند؛ زیرا آیه کریمه نخست اطاعت از «اولی الامر» را بر مسلمانان واجب کرده و سپس یادآور شده است که موارد اختلافی را به کتاب و سنت ارجاع دهند؛ چنانکه امام علی علیه السلام فرمود: «ارجاع مورد نزاع به خداوند به این است که مطابق کتاب خداوند حکم کنیم و ارجاع آن به رسول خدا به این است که به سنت او عمل کنیم» (نهج البلاغه، ۱۳۸۷ق، نامه ۵۳). سادساً، مقتضای اطلاق اطاعت از «اولی الامر»، عصمت آنان است و حال اینکه علما و فقیهان معصوم نیستند (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۳۷) و اگر گفته شود که اطلاق آیه به وسیله دیگر آیات مقید می‌شود، پاسخ قبلی که در جواب قول اول داده شد در اینجا نیز قابل طرح می‌باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی نظریه فریقین در تفسیر آیه «اطاعت» و تعیین مراد و مقصود «اولی الامر»، مشخص گردید: اولاً، اطاعت از اولی الامر مثل اطاعت از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همه مؤمنان لازم و واجب است. ثانیاً، اطاعت از اولی الامر مثل اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، مطلق بوده و مشروط به هیچ شرطی نمی‌باشد.

اختلاف و نزاع، به کتاب خویش و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ارجاع داده و جز عالمان دین، کسی توان رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به منظور رفع اختلاف‌ها ندارد؛ از این رو، این خود قرینه است که مقصود از «اولی الامر» عالمان دین و فقیهان هستند (طبری کیه‌رسانی، بی تا، ج ۲، ص ۴۷۲؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۶۵۰).

نقد و بررسی: با توجه به اشکالات وارده بر این قول، نمی‌شود آن را پذیرفت؛ زیرا:

اولاً، واژه «اولی الامر» به معنای صاحب امر و فرمان است و عالمان، موضوعاً از این عنوان خارج هستند؛ چون آنان صاحبان امر و فرمان نیستند (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۳۶). ثانیاً، اگر هم بپذیریم که مراد از «امر» دین باشد، در صورتی که سخن دانشمندان و فقها به طور مطلق حجت باشد، اگر دانشمندان یک شهر در یک مسئله اختلاف کنند؛ مثلاً، عده‌ای حکم به حرمت یک چیزی بدهند و عده‌ای دیگر حکم به وجوب همان چیز دهند، لازمه حجیت قول علما به صورت مطلق، این خواهد بود که حرمت و وجوب، هر دو حکم خدا باشد و حال اینکه محال است خداوند حکیم در یک چیز حکم متناقض صادر کند.

ثالثاً، اگر قول علما به طور مطلق حجت باشد، در صورتی که علمای یک عصر در یک مسئله حکم به وجوب دهند و علمای عصر دیگر، حکم به حرمت همان مسئله دهند، لازمه حجیت قول همه آنها این خواهد شد که هم حکم وجوب و هم حکم حرمت، حکم خداوند باشد و حال اینکه محال است خداوند در یک مسئله دو حکم متناقض صادر کند.

رابعاً، لازمه این قول، آن است که خداوند اطاعت از علما و فقها را هم‌ردیف اطاعت از خودش و پیامبرش قرار دهد، و حال اینکه علما هر قدر ارزشمند باشند،

بیروت، دارالحضارة العربية.

حسکائی، عبیداللہ بن احمد، ۱۴۱۱ق، **شواهد التنزیل لقواعد التفضیل**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، **روح البیان**، بیروت، دارالفکر.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، **المفردات فی غریب القرآن**، دمشق، دارالعلم الشامیه.

زحیلی، وهبة بن مصطفى، ۱۴۱۸ق، **التفسیر المنیر**، بیروت، دارالکتب العربی.

زمخشري، محمود بن عمر، ۱۴۱۵ق، **الکشاف**، چ دوم، قم، البلاغ.

سیدقطب، ۱۴۱۲ق، **فی ظلال القرآن**، بیروت، دارالشروق.

شریف مرتضی، علی بن حسین، ۱۴۱۰ق، **الشافی فی الامامه**، تحقیق سیدعبدالزهر الحسینی، چ دوم، قم، اسماعیلیان.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۷، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ترجمه سیدمحمدباقر حجتی، چ چهارم، قم، جامعه مدرسین.

—، ۱۳۶۲، **شیعه در اسلام**، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، **الاحتجاج**، مشهد، مرتضی.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۹ق، **مجمع البیان**، بیروت، دارالترت.

طبری، احمد بن عبدالله، ۱۴۲۰ق، **جامع البیان فی تأویل القرآن**، عربستان، مؤسسه الرساله.

طبری کیهراسی، ابوالحسن علی بن محمد، بی تا، **احکام القرآن**، چ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه.

طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، **مفاتیح الغیب**، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

قرطبی، محمد بن احمد، ۱۴۲۳ق، **الجامع لاحکام القرآن**، ریاض، دار عالم الکتب.

قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ۱۴۱۶ق، **ینایع الموده لدوی القری**، تحقیق سیدعلی جمال اشرف، قم، اسوه.

کاردان، رضا، ۱۳۸۵، **امامت و عصمت امامان در قرآن**، قم، مجمع جهانی اهل بیت.

محقق حلی، نجم الدین ابی القاسم، ۱۴۲۱ق، **المسلك فی اصول الدین**، تحقیق رضا استادی، چ دوم، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۸۶، **آیات ولایت در قرآن**، قم، نسل جوان.

ثالثاً، همانگونه که لزوم اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت مطلق، دلالت بر عصمت آن حضرت دارد، لزوم اطاعت از اولی الامر نیز به صورت مطلق دلالت بر عصمت آنان دارد.

رابعاً، به دلیل دلالت آیه بر عصمت اولی الامر، قول مفسران اهل سنت به اینکه مصداق اولی الامر افراد غیر معصوم مثل امرا، فرماندهان، و علما باشد، صحیح نمی باشد.

خامساً، به دلیل دلالت آیه بر عصمت اولی الامر، هیچ یک از اشکالات بر این قول را که مراد از اولی الامر، امامان معصوم می باشند نمی توان پذیرفت.

سادساً، قول به عصمت اهل حل و عقد، نمی تواند صحیح باشد تا بتواند مصداق اولی الامر قرار گیرد.

منابع

نهج البلاغه، ۱۳۸۷ق، صبحی صالح، بیروت، دارالفکر.

آلوسی، سیدمحمد، ۱۴۱۵ق، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، بیروت، دارالکتب العلمیه.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی تا، **التحریر و التنویر**، بیروت، مؤسسه التاريخ العربی.

ابن مردویه، احمد بن عیسی، ۱۳۸۲، **مناقب علی بن ابی طالب**، قم، دارالحدیث.

اندلسی غرناطی، ابو حیان، ۱۴۱۲ق، **البحر المحیط فی التفسیر**، بیروت، دارالفکر.

ایجی، عضدالدین، ۱۳۲۵ق، **شرح المواقف**، شرح سیدشریف جرجانی، قم، شریف الرضی.

باقریان، احمد، ۱۳۹۳، **زیور خلافت**، قم، زمزم هدایت.

بحرانی، میثم، ۱۴۱۷ق، **النجاه فی القیامه**، قم، مجمع الفکر الاسلامی.

بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ق، **معالم التنزیل**، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۱ق، **شرح المقاصد**، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه.

جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۹۷۴م، **الصحاح فی اللغة و العلوم**،